

اندیشه اجتماعی

اندر حکایت انسان ایرانی

ورؤیای بر باد رفته فوتبالی اش!

چندی پیش گزارشی خواندم از سمیناری با موضوع «امید اجتماعی در ایران». در این سمینار به شاخص‌های امید به زندگی و وضعیت جامعه ایرانی در این زمینه پرداخته شده بود. نتیجه کلی و براینډ ارائه‌ها و گفت‌وگو معنادار بود! با وجود صعود امید روانی و فردی انسان ایرانی در دهه‌های پس از انقلاب، امید اجتماعی انسان ایرانی روندی نزولی را طی کرده است.

برداشت اول: «اید» بر ساختی فریه‌شده

امید به زندگی انسان ایرانی از ۵۵سال در روزگار پیش از انقلاب، به رقم ۷۹سال در دهه ۹۰رسیده است. این آمار بیانگر این است که مادر حوزه فردی، به زندگی و حال خوب آن امیدواریم و خود را در مسیر رسیدن به خواسته‌های خود می‌بینیم. از این‌رو برای دستیابی به آرزوهای‌مان از کودکی به مهدهای مختلف و کلاس‌های گوناگون و متعدد می‌رویم تا زبان و مهارت‌های ارتباطی و شخصی را بیاموزیم؛ آن‌هم گاه با هزینه‌های سنگین. سپس به مدرسه و دانشگاه می‌رویم تا از پس آن دکتر و مهندس موفق‌ی شویم. به باشگاه پرورش اندام می‌رویم تا اندام تراشیده‌ای پیدا کنیم که به چشم بیاید و دیگران ما را به‌خاطر آن تحسین کنند. بینی‌مان را عمل می‌کنیم تا مطابق معیارهای زیبایی روز تنظیم شود و احساس عقب‌افتادگی‌مان نسبت به سایر زیبارویان اینستاگرامی ترمیم شود و اعتمادبه‌نفس پیدا کنیم. در همین راستای امید داشتن فردی، سرمایه‌گذاری اقتصادی می‌کنیم و در بورس شرکت می‌کنیم تا وضع زندگی‌مان رشد داشته باشد و از گردونه رقابت نفس گیر بالا رفتن از پله‌های ترقی مالی و مادی عقب‌نمانیم. در کتاب‌های روانشناسی زردی که در کوس امیدمان می‌دمند خوانده‌ایم هر روز که از خواب بیدار می‌شویم رؤیاهای‌مان را مرور کنیم تا بالاخره روزی در بیرون محقق شوند و ما به آرزمانشهر خیالی‌مان برسیم. شاید بتوان همه این خیال پردازی‌ها را در توسعه یک «اید» (نهاد) فره‌شده فرویدی خلاصه کرد.

برداشت دوم: «سوپر ایگو» می‌سیطر و مغفول‌مانده

اما روی دیگر ماجرا طور دیگری است. در سوی دیگر یعنی «امید اجتماعی» آمارهایی که امید به بهبود اوضاع در ۵سال آینده را روایت می‌کنند حاکی از غلبه و چرچیدن ۷۰درصدی ناامیدی از بهبود اوضاع است. نسبت یک به سه طلاق و ازدواج‌هایی که در سال رخ می‌دهد، تعداد ۱۷میلیونی پرونده‌های قضایی و جمعیت تحصیل کردگان بیگارا، فشارهای اقتصادی ناشی از تحریم‌های ظالمانه و… حاکی از ناامیدی و یأس از رسیدن به رؤیاهای شخصی‌مان است که روز و شب با خود مرور می‌کنیم و دائم در رسانه‌ها پمپاژ می‌شوند، رسانه‌هایی که هر روز کارآفرینان موفق‌ی را نمایش می‌دهند که بدون سرمایه شخصی و پشتیبانی خانوادگی حالا صاحب کارخانه شده‌اند؛ کنکوری‌ها و المپیادی‌های موفق‌ی که با گذر از دالان مؤسسات رنگارنگ کنکوری بهترین کرسی‌های دانشگاهی را از آن خود کرده‌اند؛ سلب‌ریتی‌های خوش چهره‌ای که گوی دلبری را در همه زمینه‌ها را م‌ز بوده‌اند و ما را تاب و توان رقابت با این همه فاصله نیست! این‌ا را شاید بتوان در یک «سوپر ایگو» (فراخود) سیطر فرویدی خلاصه کرد.

برداشت سوم: «ایگوی» نحیف، متحیر و سرگشته انسان ایرانی

حال انسان ایرانی «وضعیت پارادوکسیکالی» است که بین رؤیاه‌ا و ناوانی از رسیدن‌ها گیج و متحیر مانده است. وضعیت ما شبیه کودکی است که از طفولیت تا جوانی با حمایت پدر و مادر، هر چه خواسته با سختی یا بدون سختی برایش فراهم شده تا او درس‌اش را بخواند و روزی شخصیت موفق‌ی برای خود و جامعه‌اش شود و رؤیاهایش را تحقق یافته ببیند اما اکنون که وارد دانشگاه و پسادانشگاه شده هیچ خبری از تصویر امیدوارکننده فانتزی که خانواده و جامعه برای ترغیب او به حرکت، بر ساخته بود نمی‌یابد. از طرف دیگر ساختارهای سیاسی و اجتماعی آنقدر درگیر مسئله‌های مهم خود هستند که توان پاسخگویی و هم‌حیتی و همراهی با این بچه لوس پرتوقع را ندارند. نتیجه‌اش این می‌شود که این کودک نوجوان و جوان شده تاب نمی‌آورد و عصیان می‌کند و ثمره‌اش را در حال دوگانه، چندگانه و بیگانه جوان امروزی در کف خیابان‌ها باید جست‌وجو کرد.

این وضعیت را شاید بتوان یک «ایگو»ی (خود)مهجور و نحیف و متحیر فرویدی برشمرد.

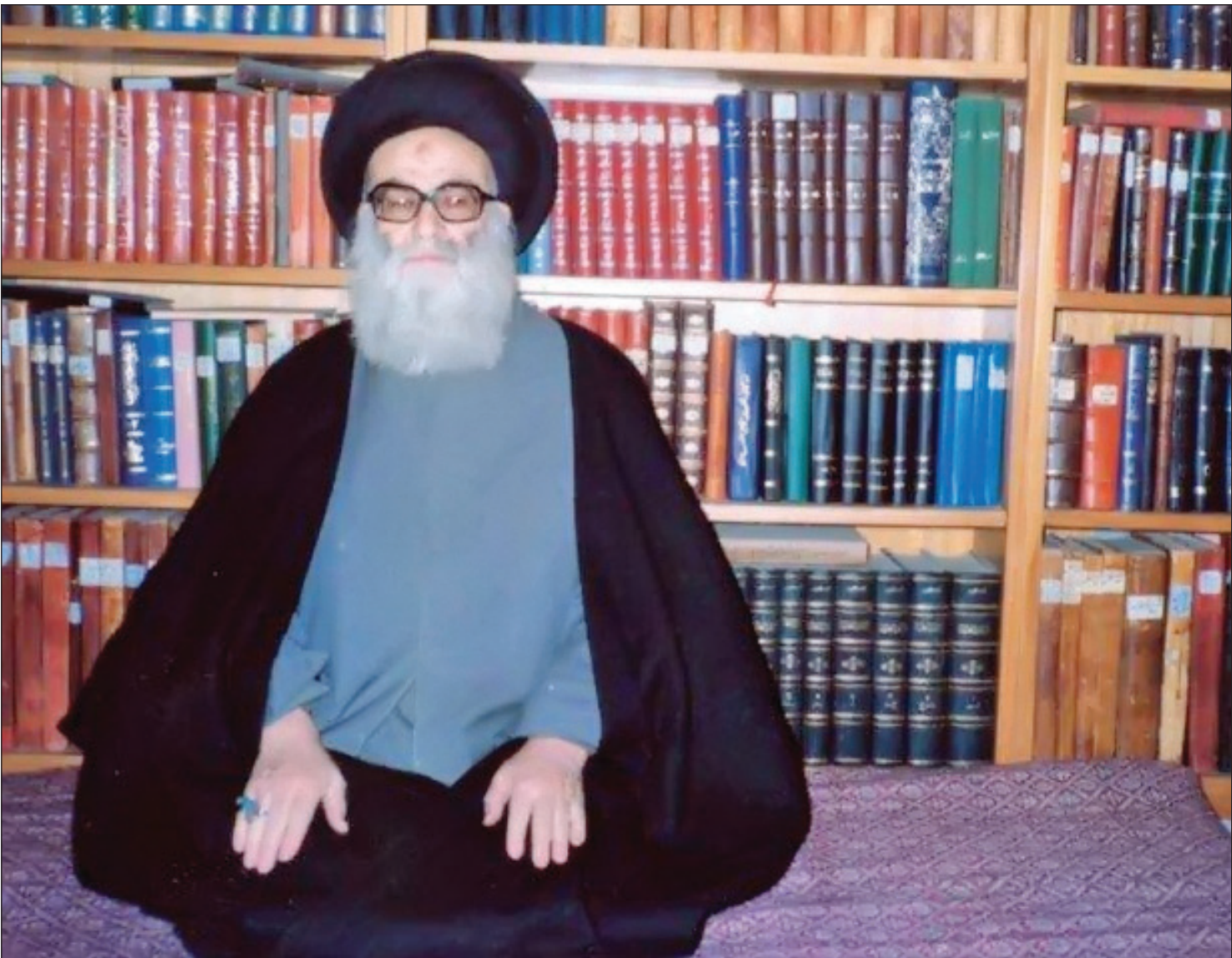
برداشت چهارم: و اما فوتبال…

برخی و جوه حاکمیت در بحبوحه بحران‌های اخیر کشور و برای جبران کاستی‌ها و ترمیم چهره خود و قرار از توقعی که سال‌ها در آن دمیده تا برای خود زمان بخرد و روزی اصلاحش کند و خواسته‌های این نسل را پاسخگو باشد، دستاویز فوتبال شده است. «فوتبال»، «جام جهانی» و «بازی ایران – آمریکا»، چه ترکیب و موقعیتی بهتر از این؟! انتظار صعود از مر حله گروهی جام جهانی و برد آمریکا برای ما شبیه انتظار شخص‌ای است که سال‌ها منتظر رسیدن به رؤیاهایش در جوانی بوده و برای آن سختی‌ها و مشقات زیادی را تحمل کرده در حالی‌که جامعه مهبای آن نبوده و تدبیری برایش نیندیشیده است. حال که در این ماراثن تسکیر و پرهیجان تا واقعیت سهمگین را دارم؟! من کجا میان یک بازی فوتبال ۹۰دقیقه‌ای جست‌وجو می‌کنیم، می‌بازیم، گیج و حیران و سرخورده و هاج و واج مانده‌ایم و نوستالژی نرسیدن‌های سابق‌مان در ذهن دوباره مرور می‌شود.

در خود فرومی‌رویم که چه شد که ما به آرزوهای‌مان نرسیدیم؟ آیا نرسیدن سرنوشت محتم من است؟ بالاخره نسل من امثال من روزی به رؤیاهایش خواهد رسید؟ من توان رویارویی با این واقعیت سهمگین را دارم؟! من کجا به صعود از مرحله گروهی کجا؟! آیا سایر آرزوهایمانند رؤیای چندروزه فوتبالی‌ام روزی دود خواهد شد و به هوا خواهد رفت؟

حاصل این سرنوشت یک ایگوی نحیف، متحیر و سرگشته از پس «اید» فره‌شده و سوپر ایگوی سیطر مغفول مانده است!

اندیته



وراثتی بودن عصمت

گزیده‌ای از بیانات مرحوم آیت‌الله سیدمحمدحسین طهرانی پیرامون عصمت انبیا و اوصیا

اندیشه دینی

مرحوم آیت‌الله سیدمحمدحسین طهرانی، از عالمان شهیر که در فلسفه و عرفان مورد توجه بسپاری از علاقه‌مندان است، مجموعه کتبی چندجلدی با عنوان «امام‌شناسی» به عرصه علمی ارائه کرده که شامل آرای عالمانه و دقیق فراوانی است. متن پیش رو، گزیده‌ای از نظرات و بیانات این عالم فقید است پیرامون بحث وراثت‌ی نبی و اوصیا.

اصل وراثت: سنت غیر قابل تبدیل الهی

قانون وراثت، اصل مهمی است که در تمام مشون موجودات ـاز انسان و حیوان و نباتات ـمورد مطالعه دقیق قرار گرفته و آثار و نتایج مهمی از آن به دست آمده است و می‌توان گفت یکی از سنن غیر قابل تبدیل و تغییر الهی است.

دقت و بررسی در افراد انسان و انتقال خصوصیات و کیفیاتی که از نطفه پدر و مادر و تلقیح آن به صورت جنین درآمده و در طفل به ظهور می‌رسد، این اصل را به طور کلی در مورد انسان به ثبوت می‌رساند.

نطفه انسان ذره‌ای از سازمان وجودی اوست که تمام آثار و خصوصیات انسان به طور تراکم و اندماج و به طور قوه و استعداد در او موجود است و چون در طفل، مادر در ظرف مخصوص خود با درخت هستی و جای گرفت، به مرحله فعلیت رسیده و به صورت نشر درآمده و به ظهور می‌رسد و تمام خصوصیات مادی و اخلاقی و روحی پدر و مادر خود را نشان می‌دهد.

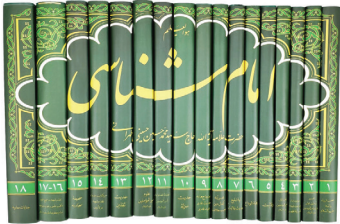
نه‌تنها فرزند از نظر رنگ پوست و کیفیت سازمان اعضا و جوارح و ترکیب استخوان‌ها از پدر ارث می‌برد بلکه در هر ذره‌ای از خون و در هر سلول ریز ذره‌بینی، به تمام خصیصه‌ها یا ذره خاصه پدر و با ذرات ذره‌بینی سلول‌های اوست؛ به طوری که طفلی که پدرش مشکوک باشد، از راه تجزیه خون او می‌توان پدر او را معین کرد؛ چون در حقیقت، طفل، شاخه و فرعی است که از درخت هستی و اصل مادی و معنوی پدر منشعب شده و در تمام خواص خود حکایت از آن اصل می‌کند.

از چشم و دماغ و گوش و قلب و معده و کلیه و استخوان و هیكل گذشت، در اجزای خرد و ذره‌بینی نیز فرزند به عنوان توارث از پدر و مادر خود، خواص و آثار هستی را اخذ می‌کند. حتی امراضی که در نیاکان وجود دارد به فرزندان انتقال می‌یابد و اگر در نسل اول یا دوم ظهور نکند بالاخره از اصل مرض خود را در دوره تطور و انقلاب چند نسل، حفظ می‌کند تا دوران کمون خود را طی کند و در چندین نسل بعد که شرایط ظهورش موجود شود، به ظهور برسد.

این آثار و خصوصیات از پدر نه‌فقط به نطفه و انتقال می‌یابد بلکه در هر یک از سلول‌های انسان، تمام آثار هستی او مشهود است و می‌توان گفت در هر ذره از بدن انسان، یک انسان کامل به نحو توارث و قوه وجود دارد که چنانچه شرایط تربیت و تکامل موجود شود به صورت یک انسان کامل در می‌آید.

و به عبارت دیگر نه‌تنها در نطفه، انسانی کامل وجود دارد که در ظرف مستعد و رحم به ظهور می‌رسد بلکه در هر سلول، یک انسان کامل به نحو توارث و انتقال مراتب هستی، موجود است.

گرچه تا به حال عمل‌ان‌توانسته‌اند در ظرف مستعد این سلول را با سلول زن، تلقیح و طفلی نوزاد در خارج ظرف رحم به وجود آورند لیکن گذشته‌از



به خاتم النبیین و سیدالمرسلین محمدبن عبدالله صلی‌الله علیه و اله رسید. آن نور به نحو تام و اتم طلع کرد و به اصل وراثت تا به حال در اصلاب پدران که دوران کمون خود را طی می‌کرد، اینک به مرحله ظهور و بروز رسید و آنطور که باید و شاید بدون هیچ کمی و کاستی طلوع کرد.

لذا شریعت او ناسخ همه ادیان و دین او متمم و مکمل تمام ادیان و تا روز قیامت، باقی و برقرار اس‌ت.

وراثت انبیا از آدم
خداوند آدم ابوالبشر را ایجاد کرد و او را خلیفه خود قرار داد و دل او را مرکز تجلیات انوار جمال خود کرد؛ عقل او قوی و سینه او را منشرح و قلب او را وسیع کرد؛ به طوری که به تمام اسرار عالم کون، بتواند اطلاع یابد و از حقایق موجودات، باخبر شود و پرده اوهام را پاره کند، «فی مقعد صدق عند ملکک مُقْتَدِر» (قمر/۵۵) جای گیرد و به مقام اطمینان برسد و از سرّ غیب، مطلع شود و با فرشتگان، گفت‌و‌شود داشته باشد و در حرم امن و امان الهی، سکنی گردد تا دل او مرکز تجلیات اسماء و صفات حضرت معبود جل شأنه قرار گیرد؛ احاطه قدرت و علم و حیات خدا را در جمیع مراحل عالم هستی، به رأی العین مشاهده و با حضرت باری تعالی، مناجات او می‌گوید: «اُرِ رسولُ خدا شنیدم که می‌فرمود من و علی، نور واحدی بودیم نزد خداوند تعالی، قبل از آنکه آدم را بیافریند به فاصله چهارده‌هزار سال. سپس چون خداوند، آدم را آفرید، آن نور را دو قسمت کرد: یکی از آن دو قسمت، من هستم و قسمت دیگر، علی است.»

و نیز در کتاب موده القبری در پنبایع الموده حدیث می‌کند از عثمان که او از رسول خدا روایت می‌کند که «خلقت انا و علی من نور واحد قبل ان یخلق الله آدم باربعه آلاف عام فلما خلق الله آدم ربک ذلک التور فی صلبه فلم ینزل شیئا واحدا حتی افترقنا فی صلب عبدالمطلب، ففی النبوه و فی علی الوصیه» (پنبایع الموده، ص ۲۵۶). عثمان بن عفّان از پیغمبر اکرم روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «خداوند تبارک و تعالی چهارده‌هزار سال پیش از آنکه آدم ابوالبشر را خلق کند من و علی را از نور واحد بیافرید. چون آدم را خلق کرد، آن نور را در صلب او قرار داد و دائما آن نور نسل بعد از نسل، واحد بود تا در صلب عبدالمطلب به دو قسمت، منقسم شد؛ نیمی به من و نیمی به علی بن‌ابی‌طالب منتقل شد. پس خداوند، نبوت را در من قرار داد و وصایت و ولایت را در علی قرار داد.

دوشنبه ۱۴ آذر ۱۴۰۱
شماره ۸۶۵۶

آندیشه راهبر

میرزای «نه شرقی، نه غربی»



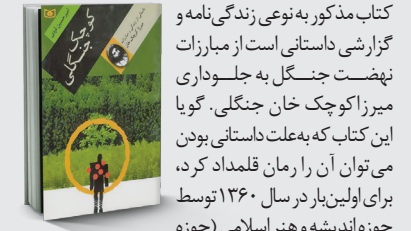
رهبر معظم انقلاب:

«میرزا کوچک، مرد تنهایی بود که به دو قدرت بزرگ آن روز دنیا – یعنی روس‌ها و انگلیسی‌ها – یک «نه» ی بزرگ گفت. نه با روس‌ها ساخت، نه با انگلیسی‌ها، اما در کنار او کسانی بودند که می‌خواستند با دستگاه حکومت آن روز – بعد هم با رضاخان که تازه می‌خواست سر کار بیاید – مبارزه کنند اما به روس‌ها پناه می‌برند؛ به باکو رفتند و بند و بست‌های‌شان را کردند و به ایران برگشتند و سرسپرده آنها شدند. اما میرزا کوچک‌خان قبول نکرد و حاضر نشد سازش کند؛ او، هم با انگلیسی‌ها جنگید، هم با قزاق‌های روس جنگید، هم با لشکر رضاخی – و قبل از رضاخان، آن کسانی که بودند – مبارزه کرد؛ با احسان‌الله‌خان و دیگران هم کنار نیامد. وقتی جوان گیلانی سر قبر میرزا کوچک‌خان می‌رود و می‌بیند این مرد تنها، این مرد باایمان و باصفا، اگرچه در وسط جنگ‌های گیلان در مظلومیت مُرد، اما شخصیت خودش را در تاریخ ایران تثبیت کرده مُرد، اما یک مشعل شد. مادر دوران مبارزه خومنان، هر وقت نام میرزا کوچک‌خان را به یاد می‌آوردیم و شرح حال او را می‌خواندیم، نیرو می‌گرفتیم. او از همت و اراده و شخصیت و هویت خود خرج کرد، برای اینکه به یک نسل هویت و شخصیت و نیرو و اراده ببخشد. این بسیار ارزش دارد. امثال او تعدادی بودند که در غربت مبارزه کردند، در غربت هم مُردند، اما می‌بینید که امروز غرب نیستند. جریان تاریخ، جریان عجیبی است. نگذاشت و نخواهد گذاشت شیخ فضل‌الله‌ها و میرزا کوچک‌خان‌ها و خیابانی‌ها و امثال اینها، همچنان که غرب مُردند، غرب بماندند. دشمنانی می‌خواهند این مفاز را از دست جوان ایرانی بگیرند.»

بیانات در دیدار جوانان و فره‌نگیان در مصلا‌ی رشت – ۱۳۸۰/۰۲/۱۲

معرفی کتاب

کوچک جنگلی: داستانی از زندگی میرزا کوچک‌خان



کتاب مذکور به نوعی زندگی‌نامه و گزارشی داستانی است از مبارزات نهضت جنگل به جل‌سواری میرزا کوچک خان جنگلی. گویا این کتاب که به‌مثافت داستانی بودن می‌توان آن را رمان قلمداد کرد، برای اولین‌بار در سال ۱۳۶۰ توسط حوزه اندیشه و هنر اسلامی (حوزه هنری) منتشر شده است. برای زمانی بس طولانی این کتاب نایاب بود و بسپاری آن را فراموش کرده بودند تا اینکه انتشارات قدقانی برای دومین بار در ۲۴۰صفحه در سال ۱۳۸۰ کتاب را منتشر و به علاقه‌مندان عرضه کرد و به‌دلیل استقبال از آن چاپ‌های متعددی را از سر گذراند. برای بار سوم نیز این کتاب در سال ۱۳۸۸ با همان محتوای اولیه ولی با تغییر طرح جلد توسط انتشارات انجمن قلم ایران به چاپ رسید. امروزه هر دو چاپ این کتاب در دسترس علاقه‌مندان قرار دارد. در پشت جلد این کتاب می‌خوانیم: «زندگی میرزا کوچک‌خان شبیه داستان بلند و پرماجرایی است که اگر کسی همه دقایق آن را همانطور که بوده‌اند به رشته تحریر در آورد، ماجرای جذاب و پر از فراز و فرود حاصل خواهد شد؛ ویژگی‌های چند سویه میرزا کوچک‌خان، عشق او به زادگاه و مردمش، اعتقادات مذهبی، تحصیلات، آموزش‌ها و تجربیاتی که در داخل و خارج ایران کسب کرده بود.» کتاب «کوچک جنگلی» نوشته‌ی میرحسین فردی است و تمام مایه جلدی کتاب در همین گفتار کوتاه پشت جلد پنهان شده است.

تاریخ اندیشی

به مناسبت ماه آذر و ایامی که میرزا کوچک‌خان جنگلی با دشمن بیگانه و دوست پیمان‌شکن مواجه شد و آخر کار جان خود را در این مسیر از دست داد

آیا میرزا کوچک‌خان تجزیه‌طلب بود؟

میرزا کوچک‌خان جنگلی، مجاهد و روحانی گیلانی با نام واقعی میرزا یونس استادسرای فردی پر آوازه است که سال‌های طولانی علیه ظلم و استعمار جنگید. درباره نام میرزا کوچک گفته‌اند، چون پدر بزرگ وی به میرزا بزرگ شهرت داشت، میرزا یونس را از کودکی با نام میرزا کوچک می‌شناختند و عاقبت همین نام شهره شد. شاید اساسی‌ترین سبب انتخاب این نام، نسبتاً کوتاه و برحانه‌میرزا باشد که آیا او در سواد تجزیه‌طلبی بود؟ در این باره نظرات پژوهشگران تاریخی متفاوت است اما شواهد عده‌ای وجود دارد که وی هرگز تجزیه‌ی‌ایران‌رانی خواست و تلاش می‌کرد تا یک ایران گرفتار دشمن بیگانه و دوست‌دشمنانه را نجات دهد و صرفاً به قدر بضاعت، از پایگاه گیلان قیام کرد.
بود البته سردار جنگل در اواخر عمر کارهایی کرد که انتقاد بسپاری را به‌دنبال داشت؛ مانند تأسیس حکومت جمهوری شورایی سوسیالیستی ایران (جمهوری گیلان) که عده‌ای همین راستانه‌ی سیداستادسرای فردی پر آوازه است که سال‌های متمادی از دست‌دادن مغز متفکر یاران نهضت جنگل یعنی دکتر حشمت می‌دانند. اساساً همین روحیات چپ‌گرایانه میرزا، پهلوی دوم را بران داشت که علیه او دروغ‌پردازی کند.
بااین حال از دلایل تجزیه‌طلب بودن میرزا کوچک همین بس که زیر لوگوی «هفت‌نامه جنگل» نوشته بود: «این روزنامه فقط نگهبان حقوق ایرانیان و منور افکار اسلامیان است.» این متن کوتاه نشان می‌دهد ارمان او یک ایران آزاد بود نه صرفاً یک حکومت محلی با تجزیه‌ی‌ایران. در شماره ۲۸ همین نشریه آمده «ما قبل از هر چیز طرفدار استقلال مملکت ایرانیم! استقلال به تمام مملکت می‌گفت یعنی بدون اندک مداخله هیچ دولت اجنبی بعد اصلاحات سیاسی مملکت و رفع فساد تشکیلات دولتی که هر چه بر سر ایران آمده‌از فساد تشکیلات است، ماطرفدار یگانگی عموم مسلمانانیم! این اسل نظرات ما که تمام ایرانیان را دعوت به هم‌صدایی کرده خواستار مساعذدیم.»